

# منازعات میں اٹل

(کراشات انقلابی یا کراش بیرون)

نویسنده: محسن مطلبی کر بکندی

در جامعه ی کنونی ایران ، بحث پیرامون موضوعات مرتبط با روابط بین الملل علی الخصوص مباحثی چون دوستی های بین المللی بسیار داغ می باشند.

عده ای در ایران معتقدند که برخلاف تمام کشورهای جهان که هر روزه به فکر برقراری روابط دوستانه با سایر کشورها می باشند و دم از گسترش و درهم تنیده شدن روابط و نقش ها می زنند، این تنها ایران است که یک تافته ی جدا بافته می باشد و دائم دم از دشمنی با آمریکا و اسرائیل می زند. این گروه ، بیان آشکار دشمنی ایران با آمریکا ، اسرائیل و قس علیهذا را عاملی غیر دیپلماتیک خوانده و ضمن تشبیه آن به عنوان بهانه ای در دست دشمن ، آنرا زمینه ای برای افول و تحریم ایران می دانند. به طور کلی این گروه ، رفتارهایی از این جمله را تندروی می دانند. آنها همچنین معتقدند کنار آمدن با آمریکا ولو با توافقی نامطلوب به علت برطرف کردن خصومت ها و بددلی ها ، حائز اهمیت بوده و صحیح است. و در نهایت به طور کلی می توان گفت اساسا این جمعیت با به کارگیری واژه ی دشمن، مشکلی بنیادین دارند.

در مقابل جمعی از افراد ، نه تنها بیان واضح و آشکار عقاید و مخالفت جدی با استکبار را بخشی از دیپلماسی جمهوری اسلامی می دانند، بلکه آنرا عاملی اثرگذار در پیشرفت های کشور ایران می دانند. این دسته برخلاف گروه اول، بر کاربرد واژگانی چون نظام سلطه، دشمن و ... تاکید و اصرار دارند و بقای نظام اسلامی را مرهون حفظ استراتژی رفتار انقلابی می دانند. این دسته برائت از مستکبرین را جزو اصول دین و به تبع آن جزئی از اصول انقلاب و خط امام می دانند. این دسته ضمن پافشاری بر فرامین و سخنان امام راحل، هر گونه مصلحت اندیشی در این حوزه را بر ضرر خود نظام اسلامی می دانند.

فهم دقیق تمایزات ، صحت و بطلان برخی از عقاید آن دو گروه همان قدر سخت و دشوار است که فهم عقاید هر یک از گروه ها .

پیش از بحث و نقد عقاید هر گروه به نظر میرسد مطرح کردن برخی از سوالات که جواب آنها تمام جوانب ماجرا را برای ما مشخص نماید می تواند بسیار راهگشا باشد. این سوالات در نهایت باید برای ما مشخص نمایند که قواعد کلی روابط در عرصه ی بین الملل به چه سبکی است تا به کمک آن بتوان در مورد ایران نیز اظهار نظر کرد .

البت شناخت محیط پیرامون و قواعد حاکم بر آن، همواره یکی از دغدغه های جدی بشر بوده است که شاید یکی از مهمترین آنها ، آگاهی از فضای حاکم بر روابط بین الملل باشد. سوال اساسی پیش از ورود به بحث آن است که این شناخت از چه طریق، روش و یا منبعی بدست می آید؟

به طور کلی یکی از منابع مهم شناخت، متون علمی ( کتب ، مقالات و ... ) می باشند لیکن در خوانش آنها همواره باید به نکته ای اساسی توجه داشت. تمام متون علمی دارای پیش فرض هایی می باشند که بر روی آن ستونها بنا نهاده شده

اند. صرفاً در برخی از متون علمی به بحث پیرامون همین پیش فرض ها پرداخته اند. به طور مثال ستون های متون علمی در موضوع روابط بین الملل، منازعات و دوستی (همکاری) می باشند. برخی از متون فضای حاکم را در ذیل اصل وجود منازعات تفسیر می نمایند، در حالی که سایر متون، اصل همگرایی خودآگاه بین المللی را پذیرفته اند.

ما شایسته دیدیم تا قبل از بررسی متون به بررسی ستون های متون این موضوع پردازیم . فلذا قصدمان در این مطلب بر آن است تا با شرح برخی از سوالات، حرکتی از ریشه (سنگ بناها) تا سطح (ظاهر) را داشته باشیم .

## سوال اول: معنا و مفهوم منازعه و دوستی (آشتی) در فضای بین الملل چیست؟

اما منازعه. معمولاً به وضعیتی اشاره دارد که در آن، گروه انسانی معینی با گروهی دیگر به دلیل ناسازگاری واقعی یا ظاهری اهداف، تعارضی آگاهانه داشته باشند. مبارزه ای بر سر: ارزش ها - مطالبه منزلت - قدرت و منابع نادر. در منازعه طرفین به فکر خنثی کردن، صدمه زدن و یا نابود ساختن طرف مقابل می باشند. منازعه با رقابت محض یکسان نیست. در رقابت طرفین سعی خود را در مقابل طرف دیگر انجام دهند ولی در منازعه بر ضد طرف مقابل. در منازعه طرفین می کوشند ضمن جلوگیری از دست یابی طرف مقابل به اهدافش، با تنزل دادن موقعیت دیگری، مانع از دست یابی طرف دیگر به اهداف خود گردد. اما منازعه می تواند: پنهان و یا آشکار، خشونت آمیز و یا غیرخشونت آمیز، قابل کنترل و یا غیرقابل کنترل، حل شدنی و یا لاینحل و ... تقسیم گردد. اما تنش با منازعه تفاوت دارد: تنش در سطح گرایشات و ادراکات است و عمل های آشکار و کوشش های بازدارنده متقابل را در بر نمی گیرد.

و همچنین دوستی های بین الملل (همکاری بین الملل). این گرایش مبتنی بر خوش بینی در روابط سیاسی است. به علت گرایش و رواج صلح در کشورها، دولت های صلح طلب بر روی کار می آیند. روند وابستگی میان کشورها به ویژه در عرصه اقتصادی موجب رشد همکاری ها شده و هزینه منازعه را بسیار بالا می برد. ارتباطات بین المللی و امکانات ارتباطات بین المللی گسترش می یابد. ایجاد راهبردهای تعاملی میان کشورها، باعث تاسیس نهادهای بین المللی شده است.

سوال دوم: نمونه‌های عملی منازعه و همکاری در عرصه بین‌المللی کدامند؟ آیا این دو مفهوم در عرصه‌ی واقعی نیز تحقق دارند؟

منازعه : حمله عربستان به یمن

همکاری: همکاری‌های چین و آمریکا

## سوال سوم: کدام یک از آن دو بر دیگری غلبه دارد؟

بدین منظور باید به بررسی همکاری ها و منازعات بین المللی پردازیم تا به کمک آن بتوان قضاوت کرد که کدام بعد بر دیگر غلبه دارد .

بررسی همکاری های بین المللی.

۱- برجام

۲- همکاری های اقتصادی آمریکا و چین

۳- پیمان مشترک ترانس پاسیفیک

۴- همکاری های اقتصادی آمریکا و ژاپن

۵- و ...

برجام . سوال اینجاست که آیا اگر فشارها و تحریم های آمریکا نبود ، برجامی برپا می شد؟ جواب اساسی به این سوال آن است که برجام برآیند و نتیجه منازعات می باشد. اساس کار منازعه است و این یک راهبرد موقتی است زیرا طرفین در هیچ موضوعی از جمله سوریه و قدرت نظامی و دموکراسی و ... با یکدیگر توافق ندارند.

همکاری های اقتصادی آمریکا و چین . آمریکا به علت وجود منابع ارزان در داخل چین با او همکاری می کند. اگر این همکاری به سود او نباشد، به چین هشدار می دهد حتی اگر شده با تهدید نظامی. بحث سود مطرح نیست ، آمریکا می خواهد همیشه چین در دستانش باشد و در حیطه او عمل کند. مراقب است که جای او با چین عوض نشود . یعنی رابطه ی با سود به شرطی که من ابرقدرت بمانم . به همین علت همواره آمریکا برای چین ، اهرم هایی را تعبیه کرده است تا به موقع لزوم از آنها به عنوان سوپاپ اطمینان استفاده نماید که شامل موارد ذیل می باشند :

۱- بدهی بالای آمریکا به چین ( وابستگی بقای اقتصاد چین به آمریکا )

۲- تهدید ضد حقوق بشر بودن دولت چین

۳- فرستادن بیش از ۱ میلیون نفر در سال از آمریکا به چین به عنوان سفیران تغییر فرهنگ

۴- و ...

امروز چین به موقعیت خود پی برده است . فهمیده است که دور خورده است لیکن آنقدر دور او تار پیچیده شده است که امکان عکس العمل جدی از او گرفته شده است.

همکاری اقتصادی آمریکا و ژاپن. اگر همکاری اقتصادی آمریکا و ژاپن واقعی است پس چرا آمریکا به ژاپن اجازه‌ی داشتن یک ارتش مستقل را نمی‌دهد؟ چون می‌داند که همکاری موقت است و اگر امکانات فراهم شود، منازعه‌ی پشت پرده رو می‌شود.

پیمان ترانس پاسیفیک. این قرارداد معروف به مشارکت دوسوی اقیانوس آرام است.

مشهودترین اثر این پیمان، پی‌ریزی تداوم درگیر بودن آمریکا در آسیا خواهد بود.

دولت اوباما معتقد است که با این پیمان مناسبات کلیدی اش را با متحدان استراتژیک آسیای اش محکم خواهد نمود و جلوی نفوذ رو به رشد چین در منطقه را می‌گیرد.

آمریکا به کمک این قرارداد قوانین تجاری آینده را قبل از آنکه چین مبادرت به آن کند، تنظیم می‌نماید.

نتیجه‌گیری: ماهیت منازعه‌ها که منازعه است. همان طور هم که مشخص شد در پشت تمام همکاری‌ها نیز یکسری از منازعات وجود دارند که علت اصلی می‌باشند. پس می‌توان نتیجه گرفت که نظریه منازعه در عین در نظر گرفتن برخی از همکاری‌ها، غالب می‌باشد.

## سوال چهارم: علت منازعات در چیست ؟

علت تمام منازعات عدم رضایت کشورها به حد خود و خواست بیش از حد و بی پایان یک طرف است. توقع برتری و سلطه بر دیگران . اینکه کشوری بخواهد همواره یک ماشه ای در دست داشته باشد که اطمینان از برآورده شدن نیازهای خود داشته باشد. اگر کشورها به نظام مراودات پایاپای معتقد باشند و در یک رابطه سالم قرار گیرند و به دنبال دست بالا نباشند، آن وقت است که نظام همکاری بین المللی بر اساس احترام به حقوق و نه احترام به ظواهر شکل خواهند گرفت.



## سوال پنجم: اشکال منازعه چگونه اند؟

منازعات می توانند بر سر :

- ۱- مسائل سیاسی
- ۲- مسائل اقتصادی
- ۳- مسائل اجتماعی
- ۴- مسائل ایدئولوژیک
- ۵- و ...

باشند.

بر همین اصل می توان منازعات را به اشکال مختلف ذیل تقسیم نمود :

- ۱- منازعه اقتصادی ( منابع - دلار - مالیات جهانی - جنگ اقتصادی و ... )
- ۲- منازعه سیاسی ( حق و تو )
- ۳- منازعه فرهنگی ( شیخون فرهنگی )
- ۴- منازعه اجتماعی ( )
- ۵- منازعه ایدئولوژیک ( )

\* منازعات اقتصادی

الف - منابع ( انسانی - محیط زیست - آب - نفت )

کلید بحث تنازع بر سر منابع را از کتاب نفت و خون، نوشته ی مایکل تی کلر به شرح ذیل می خوانیم :

« زمانی نه چندان دور، باور داشتیم که پایان جنگ سرد می تواند دنیایی از صلح و ثبات را به همراه داشته باشد. از آنجا که بیشتر منازعات در دوره ی جنگ سرد برای نمونه در کره ، ویتنام ، افغانستان و آمریکای مرکزی ریشه در خصومت میان ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی داشت، این فرض، طبیعی می نمود که خشونت جهانی هنگامی کاهش خواهد یافت که یکی از این ابرقدرت ها دشمنی خود را کنار بگذارد. حتی رئیس جمهور جورج بوش « نظم نوین جهانی » را تصور می کرد که در آن بتوان از طریق دیپلماسی و حفظ صلح چندجانبه منازعات را پایان داد. البته نظم نوین جهانی هیچگاه واقعیت نیافت. ... تلاش برای تبیین افزایش ناگهانی خشونت در دوره ی پس از مضمحل شدن رقابت میان ابرقدرت ها، یکی از مشکل ترین وظایفی است که تحلیلگران امروزی با آن مواجه هستند.

از دید بسیاری از ناظران، این تبیین در سیاست هویت نهفته است. به عبارت دیگر، تاکید دوباره بر پیوندهای نژادی، دینی، قومی و قبیله‌ای در نتیجه‌ی مضمحل شدن ایدئولوژی‌ها و عدم توازن جهانی. بهترین توضیح این سیاست، در مقاله‌ی ساموئل پی. هانتینگتون، استاد دانشگاه هاروارد با عنوان «برخورد تمدن‌ها» آمده است. او با تقسیم جهان به گروه‌های تمدنی وسیع (غربی - مسیحی، اسلاو - ارتودوکس، مسلمان، هندو و کنفیوسی) استدلال می‌کند که دشمنی میان این گروه از حد «آخرین مرحله از پدیدآیی تعارض در جهان مدرن» گذشته (یعنی دوره‌ی مضمحل شدن ایدئولوژی‌ها و ایجاد دوباره پیوندهای نژادی و ...) ... ولی بسیاری از دیگر جنگ‌ها و اتحادهای پانزده سال گذشته - برای نمونه، همکاری آمریکا با کشورهای مسلمان سازش‌ناپذیری همانند عربستان سعودی و امارات متحده عربی در جنگ علیه عراق در سال ۱۹۹۱- این نظریه را تایید نمی‌کند. (اینها به خاطر هویت به یکدیگر نزدیک نشده‌اند) ما به وضوح باید دنبال تبیین دیگری باشیم.

سپس مایکل تی کلر اینگونه ادامه می‌دهد:

من پس از بررسی تعدادی از جنگ‌ها ... به نتیجه‌ای کاملاً متفاوت از هانتینگتون رسیدم؛ این که منابع و نه تفاوت‌های تمدنی و یا هویتی، ریشه‌ی بسیاری از تعارضات معاصر بوده است. ... به طور مسلم، اختلافات نژادی و دینی و نژادی نیز در این تضادها نقش داشته‌اند، ولی معمولاً به عنوان حربه‌ای در دست‌اندرکاران، جنگ‌سالاران و سیاستمداران عوام فریبی که قصد آنها تسلط بر منابع غنی ثروت است، به کارگرفته می‌شوند. جست و جوی من در پی علت جنگ‌های درازمدت، بارها و بارها به منابع کمیاب یا ارزشمند منجر شد؛ الماس، طلا، مس، چوب، زمین کشاورزی، ماهیگیری، آب و در بسیاری موارد، نفت. ... منابعی حیاتی که افزایش کمیابی آنها در قرن بیست و یکم می‌تواند خصومت‌های بی‌پایانی را برانگیزد ...»

این متن به خوبی می‌تواند علت و نحوه تعارض در حوزه‌ی منابع را مشخص نماید. اما بهتر است منازعات موجود در هر یک از منابع (بیان چند منبع به عنوان نمونه) بررسی گردد.

الف-۱- نیروی کار:

ترجیح می‌دهم برای بیان مفهوم این تنازع ابتدا به جزوه جناب آقای وحید قربانی برگرفته از اثر «مارکوس تایلور» (استاد یار دپارتمان مطالعات تحولات جهانی دانشگاه کوئین کانادا) با عنوان «اقتصاد جهانی تحت منازعه: قدرت و تعارض پیرامون تقسیم کار بین المللی» می‌باشد، اشاره نمایم.

ابتدا نویسنده در مقدمه کتاب به شرح کلیتی از آنچه می‌خواهد بنویسد را بیان می‌کند:

« در مقطع کنونی ما با ادبیاتی در مورد جهانی شدن و اقتصاد جهانی روبه‌رو هستیم که ملهم از جریان اصلی اقتصاد سیاسی هستند و برقراری نوعی موازنه مناسب بین بازار و دولت تأکید می‌کنند. اقتصاد جهانی مفهومی تلقی می‌گردد که در کارکرد اجتماعی آن جای هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد. در چنین نگاهی به اقتصاد جهانی که بیشتر مبتنی بر اقتصاد سیاسی کلاسیک است، روابط قدرت و سلطه قابل مشاهده نیست. بنابراین مسائل قدرت و منازعه یا تعارض به عنوان وضعیت نابهنجار اجتماعی دیده میشوند.

در عرصه تولید، تعارض بین سرمایه‌دار و کارگر بیشتر از سایر مسائل مربوط به این عرصه از جمله مسائل مربوط به افزایش و زمان روزهای کاری، بکارگیری تکنولوژی و سازماندهی فرایند کار است. در عرصه مصرف هم شرکتها برای شکل دادن به تقاضاهای مصرف کنندگان منازعه میکنند. روابط قدرت که بنیان‌های اجتماعی اقتصاد جهانی و پویاهای قدرت و منازعه است، بنای اقتصاد جهانی را شکل میدهد.

نقطه عزیمت این کتاب، مفهوم اقتصاد جهانی به معنای کلاسیک است که بر فهم ما را از روابط اجتماعی، نهادها و فرایندهایی که کالاها در طی آن تولید، توزیع و مصرف میشوند، سایه افکنده است. این اثر برداشتهای جریانهای اصلی از اقتصاد جهانی را رد میکند و روابط پیچیده قدرت و منازعه را مورد بحث قرار میدهد. اینکه چگونه بازیگران اجتماعی مختلف برای بازتعریف ساختارها و روابط نهادی به منازعه می‌پردازند. چگونه شرکتهای فراملیتی، سرمایه‌های مالی و سازمانهای دولتی، تقسیم کار بین المللی کنونی را با بازسازی بازارهای کار، افزایش قدرت سرمایه و تغییر شرایط کار در سطحی جهانی برای کاستن از نقشهای رقابتی و حفظ نرخهای مناسب سود تغییر شکل می‌دهند. »

سپس در بخش نخست کتاب با عنوان « بازسازی تقسیم کار بین المللی » توضیحات ذیل را بیان می‌دارد:

« این بخش به بررسی بازسازی بنیان‌های اجتماعی اقتصادی جهانی در طول چند دهه گذشته می‌پردازد و بر اینکه چگونه شاخه‌های متخلف تولید حول یک تقسیم کار بین المللی جدید سازماندهی مجدد شده اند، تمرکز می‌کنند. استدلال جریان اصلی اقتصاد این است که ساختارهای تولید جهانی از تکمیل‌گیری برخاسته از مزیت نسبی بین کشورهای درگیر تجارت به وجود می‌آید که بر آزادسازی تجاری و مالی به عنوان عناصر کلیدی این فرایند تأکید می‌کند. در مقابل، این کتاب، تولید را در داخل طیف وسیع تری از نهادها و روابط اجتماعی قرار می‌دهد و تولید را متکی بر آفرینش و بازتولید نیروهای کار میدانند. این کتاب نشان می‌دهد که چگونه ادغام در سرمایه‌داری جهانی به واسطه تحولات اجتماعی عمیق از جمله: ایجاد سریع بازارهای کاری، سازماندهی مجدد نیروهای کار رسمی، سیاست‌های جدید دولت برای تنظیم بازتولید اجتماعی، تغییرات زیاد در روابط خانوادگی و ایجاد ارزشهای فرهنگی جدید در حال شکل‌گیری است. فرایندی که به شدت در معرض منازعه نیز می‌باشد و نتایج

نابرابری را در خارج و داخل کشورها دارد، برخی گروه‌ها را قدرتمند و غنی می‌سازد و برخی دیگر را فقیر و به حاشیه می‌راند. »

در فصل اول کتاب تحت عنوان: **قدرت، تعارض و تولید اقتصاد جهانی** به توضیحات ذیل می‌پردازد:

« یکی از مهمترین جنبه‌های اقتصاد سرمایه داری جهانی، اتکای آن بر یک تقسیم کار بین المللی بسیار پیچیده و در حال تحول مستمر است. به این ترتیب که تولید کالاها در نواحی مختلفی از جهان صورت می‌گیرد و این امر سبب تقسیم کار میان نیروی کار مختلف و جد افتاده ای میشود که هر عضوی از این مجموعه، بخشی کوچکی از مأموریت را به انجام میرساند. افراد عضو این مجموعه با فرایند بزرگتری از سازمان اجتماعی در ارتباط هستند که جریان پیچیده کالا، پول و اطلاعات را تسهیل میکند.

نویسنده برای مواجهه با پیچیدگی‌های این تقسیم کار، ابتدا رویکرد جریانهای اصلی را نقد میکند. اقتصاددانان سیاسی کلاسیکی مثل آدام اسمیت آغاز مدرنیته سرمایه دارانه را همراه با افزایش فزاینده در بهره دهی انسان مرتبط می‌دانند و ماهیت سرمایه داری را با تقسیم کار توسعه یافته‌ای توضیح میدهند که منجر به رشد بازارها شد. به نظر اسمیت افزایش بهره دهی کار بنیانی مادی به همراه داشت، یعنی چیزی که امروزه توسعه نامیده میشود. بنابراین از منظری جریان اصیل کلاسیک، این تقسیم کار در سطحی جهانی مورد استقبال قرار میگرفت. اما این رشد تقسیم کار مدنظر اقتصاددانان جریان اصلی با افزایش فزاینده شمار کارگران همزمان بود. پرولتاریایی که با مهاجرت از روستاها به شهرها با مالکیت خصوصی گسترده بر زمین و دیگر منابع نواحی روستایی شکل گرفته بودند. این امر توسعه نابرابری در سطحی جهانی و بازتولید سطح گسترده‌ای از فقر نسبی و مطلق را به همراه داشت و کارگران را به چرخ دنده‌های نظام تولید سرمایه داری جهانی تبدیل کرد. دیدگاه کلاسیک این تناقضات سرمایه داری را به عنوان شری موقت می‌دید که با تحولی مؤثر از طریق رشد فزاینده اقلام مفید به لحاظ اجتماعی میتوانست بر طرف شود. حتی نولیبرالهای معاصر تضمین بازارهای آزاد برای همه کالاها - از جمله خود کار - و تکمیل آن به وسیله دولت با حفظ حقوق فردی را تنها روش تأمین نیازهای مادی و رفع فقر جهانی تلقی میکنند. آنها معتقدند که توسعه جامعه بازاری جهانی با ادغام در فعالیتهای مولد در یک تقسیم کار جهانی، عامل مؤثری است که نیروهای بازار را قادر به توزیع منابع در نواحی با بالاترین بهره دهی میکند. اما این تحلیل هرچیز اجتماعی را درباره تقسیم کار و تولید مدرن حذف و اعمال قدرت و سلطه، همکاری و منازعه و توسعه اقتصادی و تغییر اجتماعی را نادیده میگیرد.

### **رویکرد زنجیره‌های کالایی جهانی**

این رویکرد چشم اندازه‌های اقتصاد سیاسی را با بینش‌های ملهم از جامعه شناسی اقتصادی برای تبیین چگونگی عملکرد تقسیم کار بین المللی ترکیب میکند و آن را برای سازماندهی تولید در سرمایه داری معاصر استفاده میکند. در حالیکه نظریه پردازهای اصلی تقسیم کار - از وبر گرفته تا دورکهایم و مارکس - بر تخصصی شدن فزاینده

وظایف کاری در داخل شرکتها و بین شرکتها تأکید میکنند، این نظریه به مهمترین گرایش معاصر اشاره میکند، یعنی این مسئله که فرایندهای گوناگون برای تولید یک کالای خاص نخست تقسیم و بخش بخش شده و سپس در طول یک شبکه ای از شرکتها توزیع شده است. بنابراین فرایند تولید به وسیله زنجیره‌ای از کمپانی‌های مختلفی انجام میشود. اما این زنجیره‌ها بدون کنترل شرکتها بر این شبکه‌ها به صورت مؤثر عمل میکند. در اینجا از مفهوم دورنی‌سازی اجتماعی ( social embedding ) جامعه‌شناسی اقتصادی بهره گرفته میشود و به این تحلیل میپردازد که چگونه طیف وسیعی از روابط اجتماعی بر رفتار اقتصادی تأثیر میگذارد. در حالیکه اقتصاددانان کلاسیک تأکید دارند که بازیگران بازار کالا به صورت عقلانی عمل میکنند، رویکرد زنجیره‌های کالایی اشاره میکند که چگونه بستر اجتماعی و ارزشهای اجتماعی به وسیله کارگزاران اقتصادی مؤثر بر انواع مختلفی از فعالیتهای تولیدی حفظ میشود. شبکه‌های تولیدی به ماهیت درونی‌شده مناسباتشان برای دستیابی به کنترل، بهره‌دهی و ثبات اتکاء دارند.

این کنترل درونی‌شده از طریق تعاملات و تراکنشهای تکراری، شهرت و آوازه، هنجارهای اجتماعی که در بخشهای جغرافیایی خاصی درونی‌شده است، صورت میگیرد. البته این تحلیل استدلال نظری اندکی برای بسترهای اجتماعی و نهادی وسیعی که تولید و توزیع کالاها را شکل میدهد، به دست میدهد و در سطح مناسبات بین شرکتی باقی میماند. در نتیجه کار به عنوان عنصری منفعل در مناسبات شبکه شرکتها باقی میماند.

### **نهادها، سرمایه داری و قدرت اجتماعی**

بنابراین برای رهایی از محدودیتهای بالا، باید به سراغ طیف کاملتری از نهادها رفت که فعالیتهای تولید را دورنی میسازند. در اینجا نظریه اقتصاددانان نهادی انتقادی میتواند مفید باشد. براساس این نظر، فعالیتهای اقتصادی دورنی‌شده هستند و هم از طریق طیفی از نهادهای اجتماعی مورد کمک قرار میگیرند. نهادهایی که به وسیله مناسبات قدرت درون جوامع شکل گرفته اند و در همان حال برخی دیگر از این مناسبات را نهادینه میکنند. در حالی نظریه جریان اصلی، سرمایه داری را دارای مجموعه ای جهانشمول از پویاییها و پیامد میدانست، در این نظریه باید بر نهادهای مشخصی به لحاظ اجتماعی و تاریخی تمرکز کنیم. برای مثال، نوکلاسیکها بازار را نهادی جهانشمول نگاه میکنند که افراد عقلانی درون آن عمل میکنند، در حالیکه بازار، نهادهایی خودانگیخته و طبیعی نیست که بر اساس منطقی کلی و جهانشمول عمل کند، بلکه برساخته ای اجتماعی است که به طیفی از نهادهای اجتماعی دیگر از جمله پول، حقوق مالکیت، هنجارهای رفتاری جمعی، مناسبات تراست وابسته است. این نگاه فهم ما را نه تنها از دورنی‌سازی اجتماعی، بلکه از اعمال قدرت در اقتصاد جهانی غنی میکند.

در مورد کار، نهادگرایان از دو رویکرد قبلی انتقاد میکنند. در حالیکه نظریه پردازان جریان اصلی کار را نوعی کالای حاضر و آماده در بازار تلقی میکرد و نظریه زنجیره‌های کالایی سعی میکرد که کمی آن را در بستر اجتماعی ببیند،

آنها با استفاده از نظر مارکس استدلال میکنند که کار در شکل کالایی آن، کالایی خیالی و مجهولی است که با طیفی از نهادهای اجتماعی مشخص تاریخی، تولید و بازتولید میشود. نظام کار تعامل فرایندهای فرهنگی، اجتماعی و مادی متعارضی است که از فیلتر بسترهای نهادی مشخصی در بخشهای متفاوت عبور میکند. یعنی فعالیتهای تولیدی قابل تقلیل به افزایش سرمایه و وجود پیشینی کار نیست (جریان اصلی)، و صرفاً در مناسبات شبکه‌ای شده بین شرکتهای مرتبط دورنی نشده است (نظریه زنجیره کالایی)، بلکه این فعالیتهای هم در بافت اجتماعی مناسبات بین سرمایه و کار و هم در فرایندهای تولیدی و بازتولید اجتماعی کار دستمزدی در شکل کالایی آن از طریق نهادهایی نظیر خانواده، بازارهای کاری و دولت دورنی شده است. برای مثال، این تمایل وجود دارد که دولت در عصر جهانی شدن سرمایه داری مفهوم گذشته خود را از دست میدهد و نقش آن در ایجاد شرایطی که فعالیتهای اقتصادی درونی شده است، کم اهمیت شمرده میشود. اما در اینجا بر نقش بنیادی دولت برای تأثیرگذاری بر تولید، بازتولید و بهره برداری از نیروی کار تأکید میشود.

### برخورد درونی سازی اجتماعی و تجرید (انتزاع) اجتماعی ( Social abstraction )

در اینجا اشاره میشود که باید از صرف تمرکز بر مفهوم سازی درونی سازی اجتماعی باید فراتر برویم و بر مفهوم کار تولیدی - کالایی دوگانه مارکس تأکید کنیم. مارکس در تحلیلاتش از کالا نشان میدهد که در هر کالا دو گونه کار شیئیت یافته است: کار انضمامی، یعنی کاری که در زمان و مکانی مشخص واقعاً انجام میشود و عینی‌ترین چیزی است که در مقابل ما است، و کار انتزاعی، یعنی همانی که در بازار کار خرید و فروش میشود. کار انضمامی به عنوان ارزش مصرف است و کار انتزاعی به مثابه ارزش مبادله. ارزش مصرف کالا دلیل اصلی برای استفاده و جذابیت آن است. بنابراین کالا نیز باید از ارزش مصرف برخوردار باشد تا بدین وسیله با کالای دیگر مبادله گردد. با وجود تفاوت کالاها از همدیگر به مثابه ارزش مصرف، کالاها در فرایند مبادله با هم دیگر مقایسه میشوند و در رابطه قرار میگیرند. پس بایستی در کالا خصیصه دیگری نیز وجود داشته باشد که بر پایه آن امکان مقایسه، ایجاد رابطه و مبادله آنها میسر شود. این خصیصه همانا ارزش است. در حالی که کار انتزاعی ارزش تولید میکند، کار انضمامی ارزش مصرف پدید میآورد که همچنین به وسیله آن مفیدیت یک شیئی شکل میگیرد) به طور مثال یک نجار میز و یا چوکی تولید می کند که ارزش مصرف دارد. در روند مبادله کالاها ارزش تا زمانی وجود دارد که از کار انضمامی تجرید گردد و کیفیت کار انسانی به کمیت بدل گردد. در فرایند مبادله کالاها از کار انضمامی، که یک شیئی مفید و قابل استفاده تولید می کند، چشم پوشیده میشود و تنها کاری در مرکز توجه قرار می گیرد که در همه کالاها شیئیت یافته است، یعنی مصرف کار انسانی و یا به عباره دیگر کار انتزاعی. بنابراین عامل مشترک همه کالاها ارزش است. کار انتزاعی به وسیله ی زمان کار اندازه گیری می شود که همچنین میانجی آن هم ارز عمومی پول می باشد .

کار انضمامی کیفیت درونی تولید را نشان می‌دهد. فعالیت‌های اقتصادی در بستر اجتماعی، فرهنگی و نهادی خاص درونی شده‌اند که مناسبات و نهادهایی را شامل می‌شود که نیروهای کار به وسیله آن بازتولید و به کار گرفته می‌شوند. بستر اجتماعی خاص، پایه کمی و کیفی فعالیت‌های اقتصادی متمایزی را فراهم می‌آورد که بر اساس آن ساختارهای تولید ناموزون سرمایه‌داری جهانی را شکل می‌دهد.

اما کار انضمامی یک لحظه از تقسیم کار بین المللی را نشان می‌دهد. کار انتزاعی و مبادله کالا بعد دیگر تقسیم کار است. محصولات انضمامی تولید دورنیشده در یک عرصه مناسبات اجتماعی انتزاعی وارد می‌شوند که ارزش آنها را نیروهای بازار تعیین میکند.

بنابراین جهان انتزاعی سرمایه داری در یک رابطه دیالکتیکی با جهان درونی نهاد انضمامی و فرایند کار ملاحظه می‌شود. فشارهای ناشی از جهان انتزاعی اجتماعی موجب بازسازی‌های اجتماعی می‌گردد. غلبه بر موانع انباشت سرمایه به بازسازی‌های مناسبات اجتماعی و شکلها نهادها نیاز دارد که به وسیله آن تولید، توزیع و مصرف کالاها درونی شده‌اند. ایجاد زنجیرهای کالایی را از این منظر میتوان ملاحظه کرد. بنابراین فعالیت‌های اقتصادی دستخوش یک فرایند پایداری از انتزاع و دورنیشده دوباره در چارچوب سرمایه داری قرار می‌گیرند.

الف-۲- محیط زیست : (اضافه خواهند شد)

الف-۳- نفت(اضافه خواهند شد)

الف-۴- آب :

« پروفیسور « تیموتی راندهیر » استاد دانشگاه ماساچوست آمریکا، در تحقیقاتش مسئله آب را مهترین موضوع مناقشه های احتمالی جوامع بشری در سال ها و دهه های آینده داشته اند.

طبق اعلام سازمان هواشناسی جهانی تا سال ۲۰۲۵ میلادی ۶۶ درصد جمعیت جهانی یعنی تقریباً دو سوم مردم ساکن بر روی کره زمین با معضل یا بحران کمبود منابع آب مواجه خواهند بود. »

در تحقیق پروفیسور راندهیر به مواردی اشاره شده است که در ذیل خلاصه ای از آن می آید:

« منطقه خاورمیانه به عنوان یکی از کم آب ترین مناطق دنیا مورد توجه قرار گرفته است. خاورمیانه با وجود آنکه ۵ درصد از جمعیت جهان را در خود جای داده است تنها صاحب یک درصد از منابع آب است.

به طور کلی قاره آسیا نسبت به جمعیت خود کم آب ترین قاره جهان محسوب می شود. آسیا با وجود آنکه ۶۰ درصد از جمعیت جهان را در خود جای داده است، تنها صاحب ۳۶ درصد از منابع آب جهان است. البت منابع آب قاره آسیا نیز به طور یکسان تقسیم نشده است و خاورمیانه خشک ترین و کم آب ترین منطقه آسیا می باشد.

با این حال مناطقی از جهان نیز هستند که کمتر با مشکل کم آبی مواجه هستند. برای مثال تنها رود آمازون و شعبات مختلف آن در آمریکا، ۱۵ درصد از آب شیرین جهان را شامل می شود. «

همچنین جناب سراگلدین نیز پژوهشی در این حوزه انجام دادند که به شرح نوشته ای پیرامون آن می پردازیم :

« ۱۵ سال پیش « اسماعیل سراگلدین » یک مصری که معاون رئیس بانک جهانی بود با پیش بینی اینکه جنگ ما در قرن ۲۱ برای به دست آوردن نفت و زمین نخواهد بود، بلکه جنگ بر سر به دست آوردن منابع آب است .

گویا این واقعیت در حال تحقق است . تا آنجا که امروزه از واژه هیدروپلیتیک که نشان از پیوند سیاست و آب است را شکل داده است. «

اینها مویید آن است که محققان غربی، عربی و آمریکایی اصل وجود نزاع را پذیرفته اند. اصل سطره جویانه جنگ ها ار پذیرفته اند. کسی نمی گوید جنگ به سر آزادی بلکه می گویند جنگ بر سر نفت.

خوب آنهایی که طرفدار قضایای مزیت نسبی اند. به فرض که فردا روزی بحران آب ایجاد شود. همان طور که ایشان ( تیموتی راندهیر ) اشاره کردند، خاورمیانه منطقه ای خشک است و جزو مشکلدارترین طبقه ها در آن دو سوم جهان است . از طرفی دیگر از خوش ماجرا منطقه ی پر آب آمریکا است و سرور جهان و خالق ایده ی مزیت نسبی . ما نفت داشتیم و هنوز که هنوز است مجبوریم آنرا مفت بفروشیم به آمریکا . چرا ؟ چون به قول آنها مزیت نسبی ماست. بعد هم به عربستان می گویند چقدر تولید کن و نصف میکنند قیمت نفت را . باز هم می فروشیم. اما ما چه داریم که در وابستگی شدیدمان به آب، آن مزیتی باشد تا آمریکا رعایت حالمان را بکند؟ آن مزیت همان خودکفایی است . خودکفایی به معنای داشتن مزیتی معقول، نقد و چشم گیر در ارتباط با دنیا می باشد.

جمع بندی منابع: در بحث کمبود منابع باید گفت که منابع موجود در جهان نسبت به جمعیت آن نه تنها کم نیست بلکه با شرایط عالی نیز جور در می آید و مکفی است. اما نکته این است که ابرقدرت ها نمی خواهند مراودات عادلانه بر اساس مزیت نسبی شکل بگیرد. می خواهند منابع را ارزان تصرف کنند . می خواهند کشورهای صاحب منابع منت آنها را بکشند تا آنها تشریف بیاورند و این اشغال های کثیف و چه و چه را از آنها بخرند.



ب - دلار (اضافه می شوند)

ج - مالیات جهانی (اضافه می شوند)

ه - جنگ اقتصادی

سوال ششم: تفاوت منازعه ایران با سایر کشورها با نزاع میان کشورهای دیگر در چیست ؟

- ۱- اولاً، ایران ماهیتاً نزاع متفاوتی دارد. چون به دنبال تسخیر منابع و ... نیست، نزاع سلطه جویانه ندارد.
- ۲- دوماً، اگر نزاع ما طبقه بندی کنیم به سیاسی - اقتصادی - ایدئولوژیک و ... شاید ایران صرفاً نزاع سیاسی و ایدئولوژیک داشته باشد.
- ۳- سوماً، شدت منازعه ایران در حوزه های دینی و سیاسی از بقیه بیشتر و در حوزه های دیگر کمتر است.
- ۴- چهارم، نزاع ایران، یک نزاع دفاعی است.

## سوال هفتم: ابراز این منازعه و دشمنی توسط طرف ایرانی در مجموع به ضرر اوست و یا به نفع اوست ؟

اولا، وقتی برای ما اثبات شد که صحنه‌ی جهانی، صحنه منازعه است پس شما هم نمی‌توانید بی‌خیال و بی‌موالات زندگی کنید و بگویید ما از دور خارجیم. می‌شود شیوه‌ی مبارزه‌ی خاص برای خود انتخاب کرد ولی نمی‌شود بیرون‌گود و ایستاد و صرفاً نظاره‌گر بود. باید برنامه داشت.

ثانیا، تجربه‌ی کنارآمدن آمریکا و سایر کشورها با ایران و اینکه آنها پیش قدم شدند برای مذاکره، نگاه‌های بسیاری را به خود جلب کرد. اگر ایران قدرت اقتصادی و ... زیادی ندارد پس چرا به اذعان همه در مقابلش زانو زدید؟ جواب این است که حفظ اصول سیاسی و پافشاری و ایستادگی مردم باعث شد تا دشمن عقب‌نشینی کند و پیغام بفرستد. حفظ اصول انقلابی. پس حفظ این روحیه به نفع کشور است.

ثالثا، ناموس دین خدا و خلقتش حمایت از مظلوم و مخالفان زوگویی است. پس ما به قواعد و سنن الهی واقعا ایمان داریم و در برنامه‌هایمان روی آن حساب باز می‌کنیم. پس چون وعده الهی است، اقدام می‌نماییم. به عبارتی دیگر ما اعتقاد به اسباب غیرمادی داریم و آنها را موثرتر از اسباب مادی می‌دانیم.

سوال هشتم: نقش دیپلماسی در حل و فصل منازعات در چیست؟

اگر منازعه و درگیری یک چیز ظاهری باشد، حلال است ولی در صورت ریشه‌ای بودن اختلافات تقریباً بی فایده است.

سوال نهم: چرا سایر کشورها، در عین منازعه بایکدیگر رابطه اقتصادی و ... دارند ولی ما نداریم؟

نکته اول:

کشورها به دو دسته تقسیم می شوند:

۱- غیرآگاه

۲- آگاه

\* کشورهای ناآگاه که هنوز نفهمیده اند چه بر سرشان آمده است. برخی هم که فهمیده اند آنقدر داخل کشورشان آشوب است که اساسا کشوری در کار نیست که بخواهد چیزی بگوید. الکی سرشان گرم است.

نمونه ای از این کشورها را با توجه به آمار ذیل در می یابید:

« کشور جمهوری دموکراتیک کنگو از سال های دهه ی ۱۹۶۰ تا کنون زیر چکمه های دیکتاتوری و نیز جنگ های متعدد داخلی، کمر خم کرده است. تنها از اواسط ۱۹۹۰ تا کنون، بیش از ۵ میلیون نفر در اثر این کشمکش ها جان خود را از دست داده اند. علت تمام این جنگ ها آن است که کنگو کشوری غنی از لحاظ مواد معدنی می باشد. جنگ بر سر منابع معدنی ( طلا و مس و ... ) در این کشورها به اوج خود رسیده است. علت استقبال و نیاز روز افزون جهان بر منابع معدنی، کاربرد این مواد در تولیدات تکنولوژی های سطح بالا می باشد. از جمله این تولیدات می توان به ریز پردازنده ها اشاره کرد. »

\* کشورهای آگاه مثل چین و ... آنقدر در گل فرورفته اند که امکان نفس کشیدن ندارند.

دیپلماسی قوی است که شامل همان مخالفت با استبداد و دولت های مستبد جهانی است. در مقابل آن همراهی با مردم است. استراتژی پرچمداری مخالفت با استبداد و استعمار است که کشور را سرپا نگه داشته است.

سوال اصلی هم در همین جاست که اگر واقعا آمریکا ادعا دارد که به فکر صلاح این کشورهاست به جای برپایی چند چادر حمایتی ، در مقابل آشوب های کشور بایستد و به جای غارت ارزان دارایی هایشان ، به آنها استقلال دهد.

نکته دوم:

ما هم تا قبل از تحریم ها با تمام دنیا رابطه داشتیم. بعد از آن هم کشورهای دیگر مایل به ارتباط بودند. شاهد هم جریمه هایی که شدند. طرف پیگیر آمریکا بود که با تهدید سایر کشورها و به گفته خودشان با سفرهای کشور به کشور و تهدید کشورها در صورت برقراری ارتباط توانست به طور موقت نظر سایر کشورها را جلب نماید.

سوال دهم: علت وجود مفاهیم چون عدم وابستگی و خودکفایی، استقلال در آمریکا که به مزیت نسبی معتقد است در چیست؟

چيست؟

نکته اول پیرامون مفهوم متداول مزیت نسبی :

در جایی از یکی از عزیزان ایرانی شنیدم که می گفتند امروز در دنیای اقتصاد بحث مزیت نسبی مطرح است. دنیا به دنبال مرادوست. بحث دشمنی و ... یعنی اینکه ما نمی خواهیم در سبک اقتصاد جهانی رفتار کنیم . دیگر گذشته است وقت چپاول و ... .

بگذارید این مطلب را از متن نوشته ی آقای علی سرزعیم است با دقت مطالعه نماییم:

« علم متداول اقتصاد عموماً حول مبادلات اقتصادی شکل گرفت که معمولاً برای دو طرف سود آور بوده و حالت برد-برد را برقرار می کند. اما اخیراً بخشی از اقتصاددانان به موضوعی متمایل شده اند ماهیت آن متفاوت از حالت یاده شده است و این موضوع منازعات نظامی هم در سطح بین المللی و هم در سطح کشوری و درون کشوری است. این تحقیقات و مطالعات تا جایی گسترش یافته که امروز به صراحت از اصطلاح "اقتصاد دفاع" سخن گفته می شود در حالیکه پیش از این مسئله جنگ و منازعات تنها مورد مطالعه محققین علوم سیاسی قرار داشت. « ... « باید پیش از هر چیز به این موضوع پرداخت که اصولاً چرا منازعات و جنگ در می گیرد؟ پیش از این تبیین های سیاسی و روان شناسی برای وقوع جنگ مطرح می شد و جنگ طلبی عمدتاً تحت مقوله رفتاری غیرعقلایی قلمداد می گردید اما امروزه به کمک مفاهیم اقتصادی می توان دریافت که چه وقت وقوع جنگ عقلایی خواهد بود. به عنوان مثال وقتی که عدم تقارن اطلاعات نسبت به میزان تمایل دو طرف برای تصاحب یک سرزمین وجود دارد، جنگ کردن شیوه ای برای سیگنال دهی از این تمایل خواهد بود. برخی دیگر با استفاده از ادبیات طراحی مکانیزم، ناکامل بودن قرارداد بین دو گروه متخاصم و ضعف مکانیزم های متعهدکننده را توجیه کننده منازعه برشمرده اند و در این راستا مدلهایی عرضه کرده اند. «

نکته ی جالب متن اینجاست : می جنگند تا سیگنال دهند به طرف مقابل از میزان تمایلشان . یعنی دیگر کار ندارند که آیا این تمایل صحیح است و یا غلط، سرکشانه است و یا فروتنانه ، آنرا که فرد برای تمایلش ولو غلط می جنگد را پیش فرض گرفته اند.

بگذارید قضیه را بسیار ساده مطرح نمایم. هر زمین بازی ای ، قواعد بازی خود را دارد. به طور مثال در زمین بازی شطرنج شما حق انداختن تاس ندارید ، یا با در زمین بازی منچ ، حق کیش دادن ندارید . هر زمینی ، قواعد خاص خود را دارد. اقتصاد نیز از این قاعده مستثنی نیست . اگر ما اقتصاد و زمین بازی اقتصادی را در دنیا بر مبنای مبادلات پایپای و بازی های برد-برد در نظر بگیریم که مزیت نسبی خب معنا دارد و کاملاً باید بر مبنای مزیت نسبی عمل کرد، چه در مرادوات و چه در حوزه ی سیاست گذاری داخلی بر مبنای آن . اما اگر زمین بازی اقتصادی سلطه مطرح بود دیگر مزیت نسبی معنا ندارد، نه اینکه معنا نداشته باشد ، موثر نیست ، کامل و جامع نیست . شما باید عرصه را مانند صحنه ی جنگ در نظر بگیرید که ممکن است حتی از حقتان محروم شوید و حتی حق شما با تاکتیک های از شما سلب شوند.

این حرفه‌هایی که باب شده است که می‌گویند اختلاف نژادها و فرهنگ‌ها دارند به هم نزدیک می‌شوند و علت آن اختلافات است یک توهم است. مگر مردم وحشی اند. بگذارید ادامه مطلب را که در این باب است مشاهده نماییم:

« کولیر و هوفلر که از سرشناس‌ترین محققان عرصه منازعات درون‌کشوری به شمار می‌روند دریافته‌اند با افزایش تنوع قومی و نژادی احتمال نزاع کمتر می‌شود مگر آنکه یک گروه قومی مسلط وجود داشته باشد. لذا از دید آنها رابطه بین تنوع قومی و نژادی و نزاع رابطه‌ای غیرخطی است. »

این نیز برخلاف تصور آن دسته نادان در کشور است که اختلاف نژادی را بد می‌دانند. یعنی اینکه همه نزاع‌ها را بگوییم به خاطر اختلاف فرهنگ‌ها و اختلاف قومیتی اند و ... غلط است. خیر. اشاره می‌کنند در صورتی که گروهی سلطه داشته باشند. آن سلطه کار را خراب می‌کند.

**نکته دوم:** تمام کشورها و اقتصاددانان‌شان و دانشمندان‌شان به فکر ارتباط مقتدرانه با سایر کشورها می‌باشند. هیچ کشوری به فکر ارتباط محتاجانه با سایر کشورها نیست. اینکه در کشور باز باشد و ارتباط داشته باشیم یک اصل است ولی در مرحله‌ی بعد ارتباط عزت‌مندانه نیز یک اصل است.

شما عنوان کتاب‌های دانشمندان آمریکایی را یک نگاه بیندازید. چگونگی کاهش وابستگی اقتصاد آمریکا به نفت فلان کشور، چه کار کنیم که فلان کشور محتاج چه باشد تا در گرفتن فلان چیز از او مشکلی نداشته باشیم و ...

خب شاید برسید ارتباط مقتدرانه چیست و ارتباط محتاجانه چیست؟ بگذارید راحت بگویم کسی که در ارتباطش طرح و نقشه و برنامه نداشته باشد قطعاً یک ارتباط ذلیلانه خواهد داشت.

یکی از اساتید درباره‌ی سرنوشت یک صندوق مشترک با کره برای رشد همکاری و ... می‌گفت. کلی آنها لبخند زده بودند و بعد هم کلی خوش و بش و بعد تشکیل صندوق. بعد که کره‌ای‌ها کل پول صندوق را یک طرفه و قانونی بالا کشیدن، تازه طرف ایرانی فهمید که در قراردادش چه‌ها چپانده‌اند. ایرانی‌ها به کره‌ای‌ها گفته بودند که ما برای توسعه روابط آمده بودیم و فکر نمی‌کردیم جدی باشد و ... بعد هم کره‌ای‌ها خندیده بودند که روابط به جای خود ولی ما آمده‌ایم که قرارداد ببندیم. شوخی که نداریم.

آمریکایی‌ها در کلاس‌هایشان بحث می‌کنند که چگونه وابستگی به نفت ایران را کاهش دهیم؟ چگونه بر جریان نفت دنیا مسلط باشیم؟ چگونه دولت آمریکا همیشه دست‌پیش‌را داشته باشد؟ و ...

آن وقت در دانشگاه‌های ما به چگونگی انداختن لنگ برای سفیران خارجی می‌پردازند. کدام یک از این اساتید روشنفکر یک قدم برای اقتدار ایران برداشته‌اند؟ خب می‌گویند که به فکر کشوراند و آنها صلاح مملکت را بیش از ما می‌خواهند.

خب فقط در ارتباط ها و هنگام مذاکرات صلاح کشور را می خواهند و یا در همه شرایط ها چرا قبل از تحریم ها و ... اینها یک پروژه برای بررسی چگونگی استفاده از دیپلماسی در رشد افزایش تسلط و نفوذ ایران انجام ندادند؟ چرا صرفا در دانشگاه ها تربیت برداشته اند که آنها از مادر نیز برای این فرزند ( انقلاب ) نگران تر است .

دروود بر اقتصاددانان آمریکایی و سلام خدا بر آنها. زیرا در اسلام هم داریم که حب الوطن من الايمان. یعنی لعنت خدا بر ساده اندیشان روشن فکر نما و روشن فکر مآب.

### سوال یازدهم: چرا وقتی در تمام دنیا بحث تجارت آزاد مطرح است ما به فکر خودکفایی هستیم؟

مگر غیر این است که یکی از مشکلات اساسی چین ، آمریکا و اروپا عدم باز بودن مرزهای آمریکا و اروپا برای تجارت آزاد است. تعرفه های شدید بر ورود جنس های چینی. این یعنی گور بابای تجارت آزاد. یا شاید هم شعار تجارت آزاد تا جایی که به نفع کشور باشد . این یعنی گور بابای تمام مزخرفاتی که به خورد مردم جهان داده اند . گفته اند لیکن نگفته اند آن را گفتیم چون مطمئن بودیم سودمان با آن بیشتر می شود. گفته اند لیکن نگفته اند که قید تمام آن شعارها، سود بردن کشورهای خودمان است. قید تمام آنها عدم ضرر کشورهای آقا بالا سر است.

و اما معنی خودکفایی :

۱- خود کفایی برابر با خود اتکایی نیست

۲- خودکفایی به آن معنی است که رشد اقتصادی کشور به طوری باشد که آن اقتصاد دارای مزیت های نسبی معقولی شود.

۳- کسب مزیت های نسبی معقول به وطری که در مراودات با سایر کشورها نه موقعیت عامرانه و نه موقعیت ذلیلانه ای داشته باشد.

۴- خودکفایی به معنای کشیدن دیوار نیست.

۵- تعاملات اقتصادی فعال در عرصه ی بین المللی به معنای خودکفایی نیست و کافی هم نیست .

نکته :خودکفایی را می توان در دو وضعیت بررسی کرد :

اول مقابله ، که به معنای کورکردن نقاط آسیب پذیر اقتصاد کشور است .

دوم تعامل، که به معنای کسب مزیت نسبی معقول است .